

با اعتماد به نفس زندگی می کنید

«متی ۲۵-۱۴-۳۰»



مجنین پادشاهی آسمان مانند مردی خواهد بود که قصد سفر داشت. او خادمان خود را فرا خواند و اموال خویش به آنان سپرد؛ 15 به فراخور قابلیت هر خادم، به یکی پنج قنطار داد، به یکی دو و به دیگری یک قنطار. آنگاه راهی سفر شد 16. مردی که پنج قنطار گرفته بود، بی‌درنگ با آن به تجارت پرداخت و پنج قنطار دیگر سود کرد 17. بر همین منوال، آن که دو قنطار داشت، دو قنطار دیگر نیز به دست آورد 18. اما آن که یک قنطار گرفته بود، رفت و زمین را گند و پول ارباب خود را پنهان کرد.

«19 پس از زمانی دراز، ارباب آن خادمان بازگشت و از آنان حساب خواست. 20 مردی که پنج قنطار دریافت کرده بود، پنج قنطار دیگر را نیز با خود آورد و گفت:

«سرور، به من پنج قنطار سپردی، این هم پنج قنطار دیگر که سود کرده‌ام 21». سرورش پاسخ داد: «آفرین، ای خادم نیکو و امین! در چیزهای کم امین بودی، پس تو را بر چیزهای بسیار خواهم گماشت. بیا و در شادی ارباب خود شریک شو 22». خادمی که دو قنطار گرفته بود نیز پیش آمد و گفت: «به من دو قنطار سپردی، این هم دو قنطار دیگر که سود کرده‌ام 23». سرورش پاسخ داد: «آفرین، ای خادم نیکو و امین! در چیزهای کم امین بودی، پس تو را بر چیزهای بسیار خواهم گماشت. بیا و در شادی ارباب خود شریک شو 24». آنگاه خادمی که یک قنطار گرفته بود، نزدیک آمد و گفت: «چون می‌دانستم مردی تندخو هستی، از جایی که نکاشته‌ای می‌دروی و از جایی که نپاشیده‌ای جمع می‌کنی، 25 پس ترسیدم و پول تو را در زمین پنهان کردم. این هم پول تو!» 26 اما سرورش پاسخ داد: «ای خادم بدکاره و تنبل! تو که می‌دانستی از جایی که نکاشته‌ام، می‌دروم و از جایی که نپاشیده‌ام، جمع می‌کنم، 27 پس چرا پول مرا به صرافان ندادی تا چون از سفر بازگردم آن را با سود پس گیرم؟ 28 آن قنطار را از او بگیرد و به آن که ده قنطار دارد بدهد 29. زیرا به هر که دارد، بیشتر داده خواهد شد تا به فراوانی داشته باشد؛ اما آن که ندارد، همان که دارد نیز از او گرفته خواهد شد 30. این خادم بی‌فایده را به تاریکی بیرون افکنید، جایی که گریه و دندان بر هم ساییدن خواهد بود.»

چندی پیش با نگرانی جلوی خانه ایستاده بودم و پسرم را که ۱۷ ساله بود دیدم. او با کوله پشتی و با کیف پولش راهی اولین ماموریت خارجیش بود. او با پول و لیست خرید به ناوایی رفت تا نان بخرد. فیلیپ که با سندرم داون متولد شد، اولین ماموریت مهم خود را با شجاعت به انتها رساند. به چنین اعتمادی که به او شده بود بسیار افتخار می‌کرد. برای همین راهش را با شجاعت و با نگاهی استوار ادامه داد. به تنهایی! با این حال من هم شک داشتم. آیا هنگام عبور از خیابان یادش می‌آفتد به چپ و راست نگاه کند؟ از یک طرف می‌خواستم دنبالش بروم تا مطمئن شوم همه چیز را درست انجام می‌دهد. اما با همین کار اعتماد به نفس او از بین می‌رفت. در واقع همین که توانست کار را به تنهایی انجام دهد به او اعتماد به نفس داد. در متن امروز ما با افرادی آشنا می‌شویم که دیگری مسئولیت‌های بزرگی نیز به آنها داده است. مقدار پولی که در اینجا ذکر شده بود حتی در دنیای آن زمان نیز بالا بود. دو نفر از آن افراد با اعتقاد راسخ تکلیف‌شان را انجام داده‌اند. آنها حتی به منطقه ریسک زیادی رفتند و در نهایت پاداش بزرگ را گرفتند. سومی این کار را کاملاً متفاوت انجام داد. او پول را پنهان کرد. او می‌ترسید کل پول را از دست دهد و به این دلیل ترجیح داد گنج خود را زیر زمین پنهان کند. مثالی که عیسی زد، به کلیسا اشاره می‌کند. تفسیر در مورد تجارت نیست بلکه در مورد کار اساسی ما در کلیسا است. البته چنین کار کلیسا را فقط از خود پروردگاران می‌توان آموخت. و ما خود عیسی مسیح را به عنوان کسی که ریسک را انجام می‌دهد، می‌شناسیم. صرف نظر از هزینه، او به دنیا می‌آید و همه چیز، حتی جان خودش را به ما می‌دهد. او همیشه فقط ما انسان‌ها را در پیش چشم دارد! هدفش این است که ما را نجات دهد. بنابراین از هیچ تلاشی دریغ نمی‌کند... حتی آماده است جان خود را اهدا کند. خدمت عیسی برای ما به پایان رسیده است. و با موفقیت به پایان رسیده است! عیسی بر گناه، مرگ و شیطان پیروز شده است! هیچ کس نمی‌تواند چیزی به آن اضافه یا چیزی از آن کم کند! آنچه عیسی برای ما خریده است، به محصول فراوان و به میلیاردها انسان در سراسر جهان و در میان بسیاری از کشورها رسیده است. و ما هم می‌توانیم سود آن را امروز بچشم. آن سه نفر که عیسی به ما به عنوان مثال نشان داده است به کسانی اشاره می‌کند که از سود عیسی بهره‌مند شده بودند. به کلیسا نیز اشاره می‌کند. به هر سه خدمتگزار در مثل ما، چیزی داده شده بود که از عیسی است. و دو نفر از آنها با علاقه و تعهد فراوان آن موهبت را به فراوانی تکثیر کردند. اصلاً به نظر نمی‌رسد که ترسیده باشند. آنها فقط توانستند همه آن کارها را انجام دهند زیرا به خوبی می‌دانستند که برداشت محصول شخصاً توسط خداوند بزرگ و عده داده شده بود. همه آنها همچنین می‌دانستند که پروردگارشان از جایی که نکاشته است می‌دروم و از جایی که نپاشیده جمع می‌کند. شاید تنها دلیلی که آنها می‌توانستند اینقدر جسور باشند این بود که پروردگارشان را به خوبی می‌شناختند و می‌دانستند که ثمرات هر چه باشد قبلاً تضمین شده است. با استفاده از مثال خدمتگزار سوم، عیسی به ما نشان می‌دهد که چه کارهایی را نباید انجام دهیم. خدمتکار سوم به سادگی به ارباب خود اعتقادی نداشت. بله، حتی می‌توان گفت که بنده سوم فکر

می کرد که اربابش یک بخیل ظالم بود. بنابراین او با ترس و احتیاط عمل می کرد. با ترس زیاد سر کار می رفت و ترجیح می داد اصلاً کاری نکند تا بعداً متهم به اشتباه نشود. این مرد اشتباه بزرگی می کرد. ترس از دست دادن آنچه را که داشت، به شکست کامل منجر شده بود. او نیز می دانست که پروردگارش در جایی درو می کند که او نکاشته است. اما دقیقاً همین ایمان بود که بایستی او را آزاد می کرد تا بدون ترس و با انرژی سرمایه گذاری کند. در عوض همه چیز را با خودخواهی می دید و به خدا که در پشت همه چیز است اعتماد نداشت. وقتی ما انسانها اینقدر به خودمان چشم دوخته ایم، نمی توانیم از عمل خدای خود بهره ببریم، بلکه فقط به دلیل فقر روح انسانی شکست می خوریم. ما همچنین می توانیم نتیجه ی مثال را ببینیم. این بنده سوم حتی خدا را متهم می کرد. می گفت که خدا بیش از حد از او انتظار دارد!---- همه چیز می توانست به گونه ای دیگر پیش برود.. او می توانست از ثروت پروردگارش زندگی کند و از تمام عطای پروردگارش سود ببرد تا سود بیشتری تولید کند! جامعه عزیز. بنده سوم برای ما هشدار است. گنجی که ما به دست آوردیم به کلیسا و هر آنچه که در آن است اشاره می کند. عیسی می خواهد پیروزی به ثمر برسد. کلیسا نباید با ما متوقف شود. ما باید سوالات بسیار خاصی در اینجا بپرسیم ... آیا فقط موهبت خدا برای خودمان نگاه می داریم... آیا شایسته است که از ثمره کار عیسی شاد باشیم و به غریبه ای که در گوشه جامعه ما زندگی می کند فکر نکنیم؟ آیا ما خیلی تنبل هستیم که به سراغ دیگرانی برویم که نیز به انجیل نیاز فوری دارند و متأسفانه هنوز آن را نشنیده اند؟ .. آیا ما خجالتی و ترسیده ایم؟ آیا ما آنقدر در انجیل آموزش ندیده ایم که حتی بتوانیم آن را به فرزندان خود تحویل دهیم؟ آیا ما فقط خوشحالیم که خودمان نجات یافته ایم؟ و دیگری را ندیده می گیریم. و حتی پروردگاران ما را متهم می کنیم که وضعیت خیلی سخت یا غیرممکن به ما داده است!

با این مثال، عیسی می خواهد ما را از ترس رها کند. وقتی عیسی شاگردانش را به دنیا می فرستد، یک بخیل بد اخلاق نیست که می خواهد از همکارانش سود بیشتری بگیرد. وقتی عیسی شاگردانش را مأموریت داد، همیشه با وعده و اعتماد فراوان سخن می گفت: «من همیشه تا پایان جهان با شما هستم»، عیسی به ما می گوید و روشن می کند که ما اصلاً نیازی به ترس نداریم. چه خوشحالیم وقتی بالاخره می توانیم بفهمیم که او هر چیزی را که نداریم به ما می دهد. وقتی می توانیم ببینیم که او پشت و کنار ما است، می توانیم اعتماد به نفس داشته باشیم و با شادی از خانه بیرون برویم. دوباره به خدا باور داشته باشیم... درست مثل فیلیپ با کوله پشتی و کیفش... درست مثل دو خدمتکار اول. در خطر کامل بدون ترس و با شادی. آمین